



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۱۰/۰۳

رفعت حسینی

## گریز از مدنیت در شعر پارسی

من بنابر علاقه، تاجایی که میسر بوده برایم، ادبیات جهان و بویژه، ادبیات انگلیسی، آلمانی، روسی، فرانسوی، عربی، هسپانوی، پارسی را، مرور کرده ام. به غیر شعر پارسی و عربی، در شعر این سرزمین ها، این شیوه های مشخص بیان شعری، به هیچ وجه و از دریچه هیچ برهانی، وجود ندارند:

\* اشعار مدحی برای خدا و زمامداران دین

\* اشعار مدحی برای زمامداران مستبد، صاحبان جایگاه های دولتی و یا احزاب سرکوبگر

راستی / چپی، افراد متمول، سید ها و شیخ ها و مولاناها

\* اشعار هجو\* اشعار خمریه و دنیاهاى {جنایی} شرابخواری ها.

بایسته است یادآوری نمود که وزن [عروضی - تقطیع] و نیز چهار شیوهء یادشده در بالا، از شعر عرب به شعر پارسی، تقلید و مو به مو « فوتوکاپی » گردیده است.

...

یادی از چند شعر مدحی:

در خانقاه های تاجیکان کابل و شهر های تاجیک نشین، خواندنی با موسیقی و شعر]]

صوفیانه/عرفان اسلامی]] هست که اینگونه شروع میشود:

من سگ درگاه عبدالقادر جیلانی ام

و مجیرالدین ایلقانی شاعر پارسی گوی ، با همنوایی موزیک دل مسکینش، فریادی از جگر کباب

شده اش در فقر و بی چیزی، چنین گدایی میکند:

شها!

توشیر خدایی!

ومن

سگِ درتو

که بی گناه تراز گرگِ یوسفم ، حقا!

ویک چرسی { شاعر دودی } قافله می کند:

چرسی بز نیم که جبریلش زده بود

موسا بکنار رودنیلش زده بود

؟

ویک شاعر دیگر که تابلیت LSD نوش جان نموده بود، نعرهء جهان شمولی میزند:

روزگار ار به کام ما نه بود

ک... در ک... روزگار کنیم

؟

در ختم این مقال یک شعر {جنایی} عنصری بلخی را در وصف سلطان بچه باز ( محمود بادر و نگهدارنده ایاز مغبول) بخوانید.

پیش از خوانش شعر این را مرور نمایید:

در کتب [ [ گرانقدر!!! ] ] تاریخ در خاکستان افغانستان ، لقب بت شکن را به محمود سرش کرده اند.

محمودبتهای فراوانی را در هند شکستاند و توتته هایی از آن بتهای شکسته را به بادران خود

در بغداد و قاهره فرستاد.

فرق او با طالبان چیست که تنها یک بت را در بامیان شکستند؟

دروقت خایه مالی محمود، { استاد استادان زمانه } عنصری به آواز بلند این بیتها را دکلمه می

کرد:

شماره ۶۶ - در مدح سلطان محمود

عنصری «قصاید

پس از چندبیت

خداوند زمانه میر محمود  
که کار مُلک ازو گشتست کاری  
ایا خورشید رای مشتری طبع  
تو از هر دو جهان یک یادگاری  
بجای پیشدستی پیشدستی  
بوقت بردباری بردباری  
سخن داند که تو چابک ادیبی  
عنان داند که تو زیبا سواری  
**تو خورشیدی ولیکن بی زوالی**  
**تو گردونی ولیکن بی مداری**  
کفایت را بهر فخری مشیری  
جلالت را بهر فضلی مشاری  
**بهر علمی که گوئی تو امامی**  
**بهر شهری که باشی شهرپاری**  
بدل بر مهربانان مهربانی  
بتن بر کامگاران کامگاری  
ادبرا زیور و دین را نظامی  
**خرد را اصل و دولت را شعاری**  
**بدعوی خسروان را حق نمائی**  
بمعنی چاکرانرا حق گزاری  
**جهانرا بگذرانی نگذری خود**  
**بدان ماند که گشت روزگاری**  
**جمال و افتخار از دولت آید**  
**تو دولت را جمال و افتخاری**  
بچشم دوستان اندر تو نوری  
بچشم دشمنان اندر تو خاری  
شکار خسروان مرغ است و نخجیر  
شکار تیغ تو شیر شکاری

دل روباه و طبع غرم گیرد  
ز شمشیر تو شیر مرغزاری  
اگر حمله پذیری کوه و سنگی  
وگر حمله بری موج بحاری  
بجای صلح مهر دوستانی  
بجای رزم تیغ ذوالفقاری  
بعدلت کبک نندیشد ز شاهین  
ز بیمت سنگ خون گرید بزاری  
یکی بیندت اندر حد دیدار  
بحدّ آزمون اندر هزاری  
دل آزادگان خوانده تست  
که تو آزادگی را خواستاری  
فلک بند غم است و تو نجاتی  
جهان تیره شب است و تو نهادی  
ببزم اندر سعادت را قرینی  
بصدر اندر جلالت را عیاری  
برحمت برسر خورشید تاجی  
برفعت برسر کیوان غباری  
یمین دولت و حق را یمینی  
امین ملت و دین را یساری  
همی خورشید نور آرد نثارت  
که تو زیبای نوری و نثاری  
چنان کایزد همیشه بی عوارست  
تو ایزد نیستی و بی عواری  
اگر بر سنگ بگشایی تو بازو  
وگر کف را بدریا در گذاری  
بسنگ اندر گشایی چشمه خون  
بدریا در پدید آری صحاری

چو دیده چشم را و عقل جانرا  
تو مر دین را و دولت را بکاری  
بحجت گمراهانرا رهنمومی  
بطاعت غمگنانرا غمگساری  
گه از گردنگشان کشور ستانی  
بگردان دادگان کشور سپاری  
همی تا بر زند هنگام نوروز  
نسیم باغ با عود قماری  
شود گلبن عماری و گل زرد  
چو کوکبهای زرین بر عماری  
بپیروزی و کام دل همی باد  
ترا در ملک و دولت پایداری

۱۱۱۱